

این‌طور نیست که شما هر چهارینج سال یک بار انتخابات برگزار کنید و بعد دموکراسی کنار برود و شما با همان انتخاب دربار همه چیز تصمیم گرفته باشید.

گفت‌وگوی ویل هاتن با آمارتیا سن؛



گاردین — آمارتیا سن یکی از بزرگ‌ترین اقتصاددانان زندی جهان است. او مسلمانان، هندوها و به‌خصوص زنان فقیری را با چشمان خود دیده که در دوران تجزی هند و پس‌از آن میان مرگ و زندگی دست‌وپا می‌زدند. سن در سال ۱۹۳۳ در مانیکنج متولد شده است که در حال حاضر در بنگلادش قرار دارد. او تمام مدت زندگی‌اش را بر این عقیده تأکید کرده که هیچ جامعه خوبی به هیچ بهانه‌ای نمی‌تواند انسانی را در چنین شرایطی قرار دهد. چنین نابرابری‌هایی تحمل‌ناپذیرند، چه در جهان توسعه‌یافته و چه در جهان در حال توسعه. علم اقتصاد، در کنار ریاضیات و فلسفه اخلاقی که در آن جای گرفته، وظیفه رسیدگی به این واقعیت‌ها را بر عهده دارند.

محافظه‌کاران با زیرکی می‌گویند جامعه واحدی فردی نیست، بلکه مجموعی است از افرادی که ارزش‌ها و ترجیحاتشان جمع‌پذیر نیست و از همین رو نمی‌توانند دربار آنچه خیر اجتماعی به حساب می‌آید، انتخاب‌های درستی داشته باشند. سن و برخی دیگر با این دیدگاه مخالف بودند و، در مقابل آن، نظام فکری جدیدی پدید آوردند. این نظام فکری ریشه در این باور دارد که اقدامات جمعی می‌تواند به شکلی مؤثر رفاه انسان را افزایش دهد. همچنین، علی‌رغم تلاش راست‌گرایان برای اثبات اینکه همه اقدامات مردمی محکوم به شکست‌اند، سن معتقد است که از نظر عقلی مفاهیم مستحکم و قابل‌دفاعی برای اصلاح جامعه، کاهش نابرابری‌های بنیادی و سیاست‌های عملی برآمده از آن‌ها وجود دارد.

سن انواع و اقسام تقدیرنامه‌ها و جوایز را از سراسر جهان دریافت کرده که از این میان می‌توان به‌طور خاص به جایزه نوبل اقتصاد در سال ۱۹۹۸ اشاره کرد. اقتصاددانی به همان بزرگی، یعنی جان مینارد کینز، یک‌بار گفته است آدم‌های عمل‌گرایی که خود را از هرگونه اثرپذیری فکری میرا می‌دانند، معمولاً بردی یکی از مؤلفان منسوخ و بی‌خاصیت دانشگاهی هستند. سن ممکن است مصداق آن مؤلف دانشگاهی‌ای باشد که کینز از آن سخن می‌گوید، با این تفاوت که این پیرمرد ۸۳ ساله هرطور حساب کنید، اصلاً منسوخ نیست. سن می‌تواند جمعیتی عظیم را گرد آورد، همان‌طور که هفتاد گذشته در سخنرانی عمومی خود در آکسفورد این کار را کرد. ایده‌های سن، که بعضی او را «مادرترزای علم اقتصاد» می‌نامند، بیش از هر اندیشمند دیگری، در مسیر جلوگیری از کمبودهای شدید و قابل‌پیش‌گیری غذا و مشخص کردن چارچوب اولویت‌ها در بحث توسعه بوده است. در این چارچوب، به همان اندازه که به رشد تولید ناخالص داخلی اهمیت داده می‌شود، به بهداشت، آموزش و پرورش، قوانین، نهادهای دموکراتیک کارا و برابری زنان نیز توجه می‌شود. هیچ کشوری با سرکوب کردن، محروم کردن، بی‌اعتنایی کردن یا در بدترین حالت، رها کردن نیمی از جمعیتش برای افتادن به حال مرگ، غنی نمی‌شود. ایده‌های او باعث شده صدها میلیون نفر بالقوه یا عملاً زندگی‌ای داشته باشند که برایش ارزش قائل‌اند، احتمالاً بدون آنکه بدانند نام مردی که این ایده‌ها را پروراند چیست.

جوهر تفکرات سن را می‌توان در کتابی پی گرفت که در سال ۱۹۷۰ منتشر کرد، کتابی که عنوانش اصلاً دهن‌پرکن نبود: انتخاب جمعی و رفاه اجتماعی. محتوا و ارزش کار سن در نگاه اول چندان قابل‌تشخیص نیست، زیرا او از معرکه و سروصدا دوری می‌کند و دنبال جلب‌توجه نیست. او می‌خواهد همین کتاب را با یازده فصل جدید به‌روز کند. قضیه‌های بنیادی مورد‌نظر سن در این کتاب جدید تکرار شده‌اند. مهم‌تر از همه آن‌ها این است که جوامع با طراحی دقیق می‌توانند، هم در نظریه و هم در عمل، دربار چیزهایی که اکثر مردم برای زندگی خوب به آن‌ها اهمیت می‌دهند تصمیم بگیرند. او به این دیدگاهش مشهور است که

پرداختن به حقوق و نیازهای افراد به‌تنهایی کافی نیست، بلکه باید به قابلیت‌های آنان توجه کرد. حتماً حق رأی به افراد بدهید، اما در کنارش ظرفیت خواندن، تفکر، دسترسی به ایده‌هایی که آزادانه مطرح می‌شوند و البته امکان رفتن به محل رأی‌گیری را نیز به آن‌ها بدهید و مطمئن شوید که صندوق‌های رأی‌گیری به‌اندازه کافی وجود دارد تا آن‌ها مجبور نباشند ساعت‌ها یا حتی روزها منتظر باشند که رأیشان را به صندوق بیندازند.

همان‌طور که او در مصاحبه با ما هم می‌گوید، در این ۴۷ سال که از انتشار آن کتاب می‌گذرد، ایده‌های عمق بیشتری یافته است. یکی از مفاهیم اساسی علم اقتصاد، و به‌طور خاص فلاسفه محافظه‌کار، این است که ارزش‌ها و ترجیحات افراد تغییرناپذیرند؛ اینکه نه‌تنها نحوه رفتار انسان اقتصادی عقلایی است بلکه، این انسان قبل از تعامل با جهان اقتصادی، چیزهای ارزشمند، مهم و مرجح برای خود را نیز مشخص می‌کند. یکی از دستاوردهای فکری بزرگ محافظه‌کاران «قضیه عدم امکان» نام دارد که نشان می‌دهد اگر آنچه گفته شد درباره انسان‌ها صادق باشد و مرجعی از بیرون تصمیمات را به افراد تحمیل نکند، از نظر جبری غیرممکن است که افراد به تصمیم مشترکی برسند که رفاه همه‌شان را افزایش دهد. این هم از نیکوکاران بی‌حاصل لیبرال! تمایل آن‌ها به دخالت، مالیات‌گیری و هزینه، درنهایت، شرایط زندگی هیچ‌کس را بهتر نخواهد کرد.

بین کل این استدلال را زیر سؤال می‌برد. او نشان می‌دهد که با تعدیل بعضی فرضیات، که پایه شواهد محافظه‌کاران از عدم‌امکان را تشکیل می‌دهد، انجام کار درست و به‌نفع همه امکان‌پذیر است. نکته مهمی که باید به خاطر سپرد این است که ترجیحات و ارزش‌های مردم روی سنگ حکاکی نشده است. ذهن‌ها قابل‌تغییرند. مباحثه می‌تواند مؤثر واقع شود. کیفیت اطلاعات اهمیت دارد. افرادی هستند که شاید در ابتدا به بعضی مطالب بی‌اعتماد و بدبین بوده‌اند. اگر بتوان این افراد را گرد این آرمان واحد جمع کرد، تصمیم‌گیری جمعی مناسب حتی از این هم ممکن‌تر می‌شود. از قدغن کردن مجازات مرگ تا قبول نیاز به بستن کمر بند ماشین؛ مباحثه ترجیحات افراد را تغییر داده و خیر اجتماعی را در پی داشته است.

سن را از این جنبه می‌توان فرزند خلف عصر روشنگری دانست. بین با تمام وجود به حوز عمومی معتقد است، به بحث، به ظرفیت تغییر ذهنیت افراد به‌وسیله روبروکردنشان با شواهد و بالاخره به ظرفیت جامعه برای گسترش ایده‌ها از پایین و سپس اقدام برای بهبود شرایط عمومی زندگی. او، در کنار کینز، بیشترین تأثیر ذهنی را روی من داشته است. من به‌وسیله او بیش‌ازپیش متقاعد شدم که برخی نهادها نه‌تنها به‌خودی‌خود عالی‌اند، بلکه سنگ بنای رشد و توسعه اقتصادی نیز هستند، نهادهایی همچون دولت مبتنی بر «نظارت و تعادل»، رسانه آزاد که به‌شکلی مؤثر اطلاعات موثق را پخش کند، دادگستری بی‌طرف، برابری جنسیتی و مدارس و دانشگاه‌های خوب.

ویل هاتن: احساس می‌کنم در این چند دهه هرچه جلوتر آمده‌ایم، در نوشته‌هایت به باور بیشتری به نقش مباحثه و گفت‌وگو برای ایجاد ارزش‌هایی رسیدی که می‌توانند اهداف را به هم نزدیک‌تر کنند. این‌طور به نظرم می‌آید که هرچه سینت بالاتر رفته بیشتر اعتقاد پیدا کرده‌ای که ارزش‌ها انعطاف‌پذیرند و می‌توان با استفاده از مباحثه و مناظره بهبودشان داد، همان‌طور که در این نسخه جدید کتابت هم بیش از نسخه اصلی ۱۹۷۰ روی این موضوع تأکید کرده‌ای.

آمارتیا سن: اهمیت مباحثه برایم بسیار بیشتر از قبل شده است، چراکه به‌چشم دیده‌ام که نبود مباحثه یا نادیده‌گرفتنش یا مغشوش‌شدنش با اخبار یا اطلاعات جعلی چطور می‌تواند بسیاری چیزها را به مسیری وحشتناک هدایت کند. برای مثال، انتخاب دونالد ترامپ برپایه گفته‌های زیادی صورت گرفت که هیچ‌کدام حقیقت نداشت. واقعیتی دیگر خلق شد. افراد نمی‌دانستند که چطور باید با یک ستاره واقع‌نما ۲ برخورد کنند. درواقع یک جای کار می‌لنگید.

یا مثلاً در مورد بریتانیا اگر برکسیت را در نظر بگیریم، هنوز هم متخیر مانده‌ام که مباحث تا چه حد وارونه جلوه داده شد و چقدر اطلاعات نادرست داده شد، اطلاعاتی مثل اینکه، با این کار، بریتانیا فلان مقدار پول ذخیره خواهد کرد که هم‌اکنون به خدمات بهداشتی اختصاص می‌یابد. این بحث‌های غلط حتی بعد از پایان رأی‌گیری همچنان ادامه داشت. به نظرم می‌آید که این قضیه مشروعیت خود این رأی را تا حدی به چالش می‌کشد، حتی اگر فقط دودرصد بیش از نیمی از آرا نبود. تردیدهای خیلی جدی درباره مشروعیت این رأی هست. من نیمی از عمرم را در این کشور زندگی کرده‌ام و به‌نظرم خیلی عجیب می‌آید که بریتانیایی‌هایی که مخالف برکسیت بودند امروز این‌طور خود را با آن وفق داده‌اند. الان مسئله این است که برکسیت نرم داشته باشیم یا برکسیت سخت. آن‌ها بدون هیچ مشکلی قبول کرده‌اند که مردم بریتانیا به برکسیت رأی داده‌اند.

به‌نظر من این اظهارات اشتباه است.

این کافی نیست که به رأی ۵۲درصدی در برابر ۴۸درصدی، که بر اساس استدلال‌های معیوب به بار آمده، استناد کنیم و سپس بگویم که بریتانیایی‌ها متقاعد شده‌اند که اروپایی نیستند و نمی‌خواهند در اتحادیه اروپا باشند. در شرایطی که افراد از ادامه رفتارندوم در صورت نزدیک‌بودن فاصله صحبت می‌کردند از مقامات بالادست نیز کسی پیگیر ماجرا نشد. نخست‌وزیر فعلی طرف‌دار ماندن در اتحادیه بود. اما به‌شکل حیرت‌آوری به‌سادگی به گروه مقابل پیوست.

این شرایط نشانگر نوعی سبک‌سری درباره معنای واقعی ترجیحات ملی است و این سبک‌سری خیلی مرا آزار می‌دهد. این همه مدتی که در اینجا بوده‌ام و همین‌طور رشد ذهنی‌ای که در اینجا در دوران دانشجویی تجربه کرده‌ام باعث شده عنصر بریتانیایی بخش مهمی از هویت من باشد.

سبک‌سری در تفسیر و تأویل برکسیت مرا نگران می‌کند. منظورم این است که پیچیدگی‌های این موضوع به‌اندازه کافی درک نشده است. موضوع فقط اتحادیه اروپا نیست. البته که من باور دارم، در این شرایط جدید، حفظ دسترسی به بازار اروپایی و تماس واقعی اروپایی با بقیه دنیا بسیار سخت خواهد بود؛ این دشواری‌ها هنوز نمایان نشده است. اما در لایه‌های زیرین این

موضوع مسئله دیگری هست: «احساس بریتانیا درباره اینکه این کشور بخشی از تمدن اروپاست»، چون زندگی ما پر است از آثار روشنگری اروپایی.

هاتن: اگر تو بودی رفرا ندوم را چطور طراحی می‌کردی که به قول خودت این نتایج سبک‌سرانه حاصل نشود؟

سن: به نظر من رفرا ندوم روش درستی برای روبه‌رو شدن با این مسئله نیست. رفرا ندوم‌ها تاحدی شبیه نظر سنجی‌های عمومی هستند؛ بعضی وقت‌ها کاملاً اشتباه از آب درمی‌آیند. به نظرم بهترین کسی که می‌توان در این باره به آثارش مراجعه کرد جان استوارت میل و به‌طور خاص کتاب تأملاتی در حکومت انتخابی است. چرا برای مواجهه با این مسائل، در مقایسه با رفرا ندومی که تنها یک بار انجام می‌شود، دولت منتخب گزینۀ بهتری است؟ این‌ها مسائلی پیچیده هستند و نیازمند نگاهی همه‌جانبه. این‌طور نیست که شما هر چهار پنج سال یک بار انتخابات برگزار کنید و بعد دموکراسی کنار برود و شما با همان انتخاب درباره همه چیز تصمیم گرفته باشید... نیاز مداومی به تفکر و مباحثه وجود دارد.

زمانی که کامرون برنند انتخابات شد، ریاضت جزء سیاست‌های پیشنهادی‌اش نبود، اما بعداً مطرح شد. حال، در این مورد من معتقدم که حرکت او اشتباه بود، اما دلیل اینکه می‌گویم اشتباه کرد این نیست که این موضوع در خط‌مشی حزب قرار نداشت. یک دولت منتخب به شما این آزادی را می‌دهد که همه چیز را به حساب بیاورید. در این مورد من معتقدم که او اشتباه کرد. اما از سوی دیگر این بخش از تفکر او اشتباه نبود که چون ریاضت توسط رأی‌دهندگان تأیید نشده نمی‌توان [یا نباید] به آن فکر کرد. آن‌هایی که در پارلمان هستند باید به ریاضت فکر کنند. این‌ها مسائل مهمی است که باید مورد نظر قرار گیرد.

رفرا ندوم راه خوبی برای جلب توجه افراد است، اما در کنار آن باید درگیری و مباحثه‌های واقعاً جدی در پارلمان و روزنامه‌ها درباره‌اش مطرح شود. مسئله سوگیری رسانه‌ها هم مطرح است؛ بعضی از گفته‌ها و استدلال‌ها هستند که به قدر لیاقتشان به آن‌ها توجه نمی‌شود. اما اگر مباحثه‌ای جدی و عمومی در داخل و خارج از پارلمان و با یکدیگر می‌داشتیم و سپس در مجلس به شکلی به نتیجه‌گیری واحدی دست پیدا می‌کردیم، می‌توانستیم بگویم که آن نتیجه سبک‌سرانه نیست. اما وقتی چنین کاری با تصمیمی ناگهانی انجام می‌شود که تنها شامل یک گزینه است دیگر چه می‌توان گفت؟

هاتن: غیر از مناسب بودن یا نبودن رفرا ندوم در یک دموکراسی منتخب، یکی دیگر از مشکلاتی که وجود داشت این بود که افرادی که مایل به خروج از اتحادیه اروپا بودند، خود را ملزم نمی‌دیدند که برداشتشان از معنای خروج را بیان کنند.

سن: بله. به همین دلیل هم مشخص نبود که دقیقاً چه چیزی ۵۲ درصد از آرا را مال خود کرده است. تصمیم مبهم خروج از اتحادیه اروپا تنها گویای یک چیز بود: «ما نمی‌خواهیم با اروپا باشیم» و به اعتقاد من چنین تفکری در دنیایی که ما در آن زندگی می‌کنیم یکسره منفی است. ما به فکر و بیان اروپایی در جهان نیاز داریم و این فکر و بیان، با وجود انگلستان، بسیار قدرتمندتر خواهد بود. همه‌جور فاجعه‌ای اینجا، آنجا و همه‌جا در حال وقوع است. همین‌طور بریتانیا از جنبه‌های بسیاری به اروپا وابسته است.

به نظر من اروپا، به خصوص در سیاست اقتصادی، اشتباهات زیادی مرتکب شد که ریاضت یکی از آن‌ها بود. شخصاً اعتقاد دارم که یورو هم اشتباهی بزرگ است. شاید شما موافق این موضوع نباشید، اما به نظر من یورو باعث شد دولت یکی از ابزارهای تنظیمی‌اش را از دست بدهد. علاوه بر این، یورو این مشکل بلندمدت را هم مورد نظر قرار نداده بود که، وقتی بهره‌وری در کشورهایی مثل آلمان بسیار بیشتر از کشورهایایی مثل پرتغال و یونان باشد، یورو روز به روز به مسئله و باری سنگین‌تر بدل می‌شود. به هیچ‌کدام از این‌ها به اندازه کافی فکر نشده بود. به این ترتیب معتقدم که آن‌ها اشتباه کرده‌اند، اما قطعاً سازمان ملل نیز اشتباهات بسیاری مرتکب شده است. مسئله این است که حال باید به این خاطر که چنین نهادی مرتکب اشتباه می‌شود به کلی آن را رها کرد و گفت که دیگر نیازی به آن نیست یا اینکه روی دیگری پیش گرفت.

تمایل به وجود اتحادیه اروپا دلایلی داشته، همان‌طور که تمایل به وجود سازمان ملل نیز دلایل خود را داشته است. این دلایل تنها به خاطر چند تصمیم بد از میان نمی‌روند.

هاتن: تو منتقد روند انتخابات درون‌حزبی جمهوری خواهان نیز هستی، روندی که ترامپ از آن بیرون آمد.

سن: در هفده دور انتخابات درون‌حزبی، او اکثریت آرای جمهوری خواه را نداشت. در آن موقع و در بسیاری از دوره‌های مقدماتی، چندین نامزد در مقابل رودرو ترامپ را شکست می‌دادند. اگر تک‌تک کاندیداها را در مقابل یکدیگر قرار می‌دادی، ترامپ در آن دوره‌های اولیه قافیه را به دو یا سه نفر می‌باخت. وقتی به هجدهمین دور رسیدیم، مردم دیگر از این سیستم خسته شده بودند. از اینجا به بعد ترامپ در حال پیشی گرفتن بود و توانایی‌هایی از خود نشان می‌داد که برای عملی کردن مهارت‌های قابل توجه سیاسی‌اش کاملاً لازم بود.

برای به دست آوردن بهترین انتخاب اجتماعی نباید تنها ترجیح اول را به حساب آورد.

هاتن: نکته موردنظر این است که ترجیحات دوم و سوم هم در کنار ترجیح اول اعتبار دارند و اگر به دنبال نتیجه‌ای هستیم که مجموع نظرات را به بهترین شکل بازتاب دهد، باید ترجیحات دوم و سوم را نیز به حساب بیاوریم و اگر چنین می‌شد الان ترامپ را نداشتیم؟

سن: به زبان دیگر، عدم جذابیت آخرین کاندیدا هم باید به نحوی در کنار جذابیت اولین کاندیدا به حساب بیاید.

هاتن: اگر آن‌طور که اعتقاد داری اطلاعات و بحث دربارهٔ اطلاعات مسئله‌ای بنیادی است و این اتفاق تنها در میدان گفت‌وگوی عمومی ممکن است، مسئلهٔ اساسی این خواهد بود که این میدان گفت‌وگوی عمومی چطور ساخته می‌شود و چه کسی مسئولیت مراقبت از جریان اطلاعاتی را بر عهده دارد که به این میدان عمومی وارد می‌شود. به این ترتیب چطور می‌توان چنین کاری را به شکلی انجام داد که به آزادی رسانه‌ها خللی وارد نشود؟

سن: آزادی رسانه مسئلهٔ بسیار مهمی است. اما این موضوع به مالکیت بستگی دارد، به تبلیغ، به همه‌چیز. به خوانندگان هم بستگی دارد.

هاتن: آیا رسانه‌های بریتانیایی آزاد نیستند؟

سن: من نمی‌گویم که رسانه‌های بریتانیایی آزاد نیستند. اما این نکته هم هست که کارایی رسانه‌ها در گرو آزادی‌شان است. این ایده اشتباه است که تنها یک مدل آزادی رسانه وجود دارد که، براساس آن، مالکیت تنها به همین شکلی که می‌بینیم تقسیم شده است. آزادی رسانه‌ها با سبک‌های متفاوت مالکیت سازگار است. این موضوع با تعهد بیشتر برای صحت‌سنجی اطلاعات نیز سازگار است. همان‌طور که بعضی این کار را می‌کنند.

راه‌های بسیاری وجود دارد که رسانه‌ها می‌توانند، بدون وارد شدن خللی به آزادی‌شان، کارا تر و رسانا تر برای بحث‌های عمومی ظاهر شوند. در نهایت حرف من این نیست که آزادی رسانه نیازمند چنین تغییری است. نکتهٔ موردنظر من این است که می‌توان رسانه‌ها را به وسیله‌هایی کارا تر و ثمربخش‌تر برای مباحث عمومی تبدیل کرد. بدون اینکه غیرآزاد شوند.

هاتن: چه کسی باید این کار را بکند؟

سن: باید دو سؤال را از هم تفکیک کنیم. بحث ما اینجا این نیست که چه چیزی آزادی رسانه‌ها را تضمین می‌کند. آزادی رسانه‌ها در اساس یعنی عدم مداخله. آیا من با هرکس که پول دارد و می‌خواهد رسانه‌ای جدید پایه‌گذاری کند مخالفم؟ اصلاً. چرا که اگر مخالف باشم، یعنی در مقابل رسانهٔ آزاد ایستاده‌ام.

حرف من این است که همه ما باید انجای بهتر ارتباط با یکدیگر را بیازماییم. این‌طور نیست که یک نگاهی بگذاریم که دور بگردد و به رسانه‌ها بگوید چه کنند. به‌طور کلی این موضوع هم باید مانند مباحث عمومی باشد. باید چیزی وجود داشته باشد و افراد رسانه‌ای هم باید به آن علاقه نشان دهند؛ نه تنها در بیان دیدگاه‌های خودشان بلکه در اطمینان حاصل کردن از اینکه به افرادی که ممکن است، به هر دلیلی، روزنامه‌ها آن‌ها را نادیده بگیرند هم گوش داده می‌شود.

هاتن: البته، اما سؤال من این است که چه کسی باید رسانهٔ آزاد را کارا تر کند...؟

سن: ما باید این کار را انجام دهیم، خود ما. مثل این است که بپرسی چه کسی نباید در خیابان زباله بریزد یا چه کسی باید ما را به پیروی از قوانین رفتاری مناسب مجبور کند یا اینکه چه کسی باید مواظب باشد ما به افراد ناتوان در خیابان اهانت نکنیم... .

هاتن: اما آیا این مرجعی عمومی است که شما را از تف کردن در خیابان باز می‌دارد یا صدایی درونی در مغزتان؟

سن: نه، در مغز نیست. به نظر من ممکن است نقش مباحث عمومی را دست‌کم گرفته باشید. پویایی آن را در نظر بگیرید. همین الان هم بعضی بحث‌های عمومی در جریان است و می‌تواند بیش‌از این هم باشد. می‌گویم می‌تواند باشد.

همچنین، به واقع، نیاز به مرجعی صاحب قدرت برای انجام این کار نیست. من کاملاً مخالف اقتدارگرایی هستم. اگر اتحاد شوروی یک چیز به ما آموخته باشد، این است که تا زمانی که به سازمان سیاسی به شکلی جدی‌تر نگاه نکنی سازمان اجتماعی را نیز نخواهی فهمید. این سازمان سیاسی شامل عدم دخالت در رسانه هم هست و این همان چیزی است که رسانه را آزاد می‌کند. من هم آن را می‌ستایم.

هاتن: نقل این روزها این است که کار لیبرالیسم تمام شده است و الان در نظم پسالیبرال هستیم. همچنین، کسانی مثل من و تو به حاشیه رانده شده و کنج عزلت گزیده‌اند. می‌گویند ما این مباحثه را باخته‌ایم و باید خودمان را با آن وفق دهیم... .

سن: نه، تمام نشده است. ما از درهم‌بافتگی ارزش‌هایی ساخته شده‌ایم که ارزش‌های لیبرال نقش بزرگی در آن ایفا می‌کنند. اتفاقی نیفتاده که بگویم دیگر این‌طور نیست. البته که این روزها حمله به لیبرالیسم احترام و عزت زیادی برای فرد به همراه دارد. اما من در حال حاضر نه زوالی دائمی می‌بینم و نه اُفتی بزرگ.

پی‌نوشت‌ها:

* این مطلب در تاریخ ۲۲ ژانویه ۲۰۱۷ با عنوان Sen Amartya: Sometimes polls opinion like are Referendums در ترجمان سایت وب و است شده منتشر گردید سایت وب در they're very wrong عنوان آمارتیا سن: کسب آرای بیشتر مشروعیت نمی‌آورد ترجمه و منتشر کرده است.
[۱] Impossibility Theorem

[۲] Reality Star

منبع/ ترجمان
مترجم : امیرحسین میرابوطالبی

برچسب ها: [انتخابات](#) [1]
[رفراندوم](#) [2]
[فرهنگ](#) [3]